

جمله ۲۰ ساله...



مرتضی سرهنگی
نویسنده

اتاق زیاد بزرگ نبود اما دل‌باز بود. چند مبل راحتی سن و سال دار اتاق را دو قسمت کرده بود. طرف بالا یک میز بزرگ قرار داشت که معلوم بود مدیرکل آقای جعفری پشت آن می‌نشاند. یک جوان خوش قواره با موهای پرپشت خرمایی‌رنگ و چشم‌هایی که به قهوه‌ای می‌زد. طرف پایین هم پنجره‌های بزرگ داشت با شیشه‌های تمیز و چند قفسه کتاب. روی این مبل‌های چهار نفرمان نشسته ایم. آقای مدیرکل ارشاد و دستیارش خانم حسینی نژاد که بانوی باوقاری است. طرف دیگر هم او نشسته با موهای فر کوتاه و صورتی گندمی و چشم‌هایی که تا دلت می‌خواهد قشنگ است. لباس ساده پاسداری پوشیده. او برادر «قاسم سلیمانی» است. کنار دستش منم که کرمانی نیستم و تک افتاده‌ام.

قرار است امروز درباره مشکل و کار کتاب‌های کنگره شهدای کرمان حرف بزنیم و تکلیف‌مان را روشن بکنیم. دامنه شنیده‌ها و گفته‌ها یک ساعتی به طول کشید تا جمع شود. همه‌مان چیزهایی یادداشت کردیم که یادمان بماند چه کارهایی را به گردن گرفته‌ایم. معلوم شد حدود ۵۰ عنوان کتاب از خاطرات فرماندهان شهید لشکر ۴۱ ثار... باید نوشته و چاپ شود.

از نوشتن کتاب‌ها خیال‌مان راحت بود. نویسندگی‌های خوبی، خودکارشان را بالا برده بودند. بقیه کارها مثل مراحل فنی و بود و نبود کاغذ و مقوا، چاپ و فرستادن این همه کتاب به کرمان راه‌های مشخص شد.

آخر حرف‌های مان بود. از روی مبل‌های راحتی که بلند شدیم، برادر قاسم سلیمانی جمله‌ای به آقای مدیرکل گفت: «آقای جعفری، اگر جای شما بودم همه بودجه ارشاد کرمان را برای خاطرات جنگ هزینه می‌کردم.» نزدیک ۳۰ سال از آن روز و آن اتاق دل‌باز می‌گذرد. تا تهران برسم این جمله را زمزمه می‌کردم. هنوز هم گاهی به یادش این جمله را به زبان می‌آورم.

۵۳

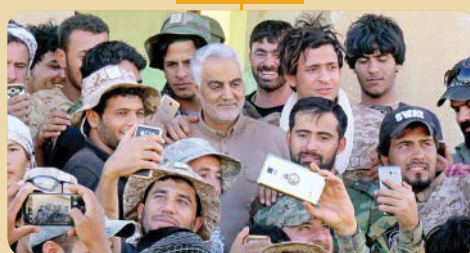
بیجی

در سال ۹۴
آزادسازی
مناطق جنوب
بیجی، یکی
از دشوارترین
عملیات‌ها
سردار سلیمانی
در عراق بود



۵۲

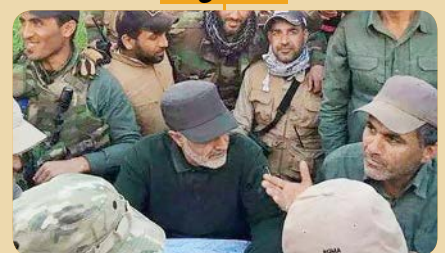
۲۲ عملیات



هوشمندی حاج قاسم نسبت به اهداف دشمن در رسیدن به دریا در سال ۹۳؛ سقوط حلب با انجام ۲۲ عملیات بزرگ

۵۱

آمرلی



نجات آمرل در شهر یور ۹۳ که اکثریت ساکنان آن شیعه بودند و تحت محاصره داعش بود